

۳۰
سبز

جزوه امینی

۵۲۵۷

جزوه امتحانی

تالیف ۱۰، ۱۱، ۵۲

إِنَّ أَخَّ الْحَرْبِ الْأَبْرَقِ وَمَنْ يَنَارُكَ لَمْ يَمُنْ عَنَّا

نهیج بیله بدینیم فی ۶۲

برادر خنجر (نقابی) بسیار است کسی در از دشمن

مخالف شود. دشمن از او مخالف نخواهد بود. (کسی در از دشمن

دشمن بگردد دشمن نخواهد خرابی.)

مورد آن چیزی است که از او بزرگوار است از او بزرگوار است
بنا بر این پس بدینا...

از آن گویی طلب فرود ابران در شهری بر های زنده نفس وطنی شده
رو است و در این که در حقیقت که با او بیرون در نظر طریق اردیما را
همچو اقبل بر ابران دارد باقی این بر خود باقی بخون آن خیره درک
دشمن از بر ابران در شهر بزرگ باقی بر خود کرده و منبر و شکر یک
آن رسد بیست روز که در میان شهر و علمای شریف آن در آن زمان
بر رسد

بلا و ابره شایسته است و صفات آن و بر آن ها که آنرا زیاد صحبت
است برای بار آوری حدیثی که در آن بسیار آمده در کتب
الف - که در عمری خیا انوار (خیابانها) در آن زمان که در میان
این روز (در تهران) ناصر شکرک و با او در آن زمان که در آن
از و صاحب آنرا میانه کنی در آن روز شده و ناصر شکرک
در میان آن و سایر توجیه و یاد می کنند و با او این فرود ابران
در آن زمان از بر ابران که در آن زمان که در آن زمان که در آن

۶

گفت در شهر بخورد با اهل گورک رشتی با شد.

که نمی شناسد از برادران و طب اشقی که در خود دارد صفت های غیبی آن

تجربه نموده در تمام سال داشته که مرید استخوانه رانج رزم

ج . . . انجام نامرئیت های در دانه (در تری کی نزد اوستی ب نزل

تسلطین در ایت آری علی رزم)

ج . . . ماسره نزل انجام کولیت نه پورکی

د . . . انجام نامرئیت های تری (کک به آشنیهای دیر در دارد

ایستانی (استورت از سبیل زانینک آید هاشن نه هاشم)

ه . . . لشی غامضی از شهر کاززل فعاله روی آن صفت.

با بهایی که سارک اند بهی برای بهی آری لشی های گنه از درو ایک

پار لشی که کسی حل کند و آب دیرت این باب را بنویسد

گفت ویر دانه (ب آری دیده شد که با یک از لشی نباید

ساده که هید داشته با عینه از سبیل تری در کرت است)

که در از او شدت افزا به بهی رنج طابری آنرا کرده و نزل

در عمل کارش را نیز بر روی می گذارد و در نهایت در صورت یک بودن او را آن کار می کند
 و در حدیثی که در کتاب بیاض می آید در غایت آن پیرا گفته اند که یک کعبه سینه
 ایک به جهت آنکه در هر حرکت در هر یک از این دو شایه مطاب آن را از او
 نماند ولی در آن در نزد خدای تعالی هر یک که کار کرده اند نماند که آن
 عیب و این دو در نهایت وقت یا آورده شود در شکل بود پس شایه ایجاد
 می کنند

باید متعجب استی را که در میان این موارد نماند از رفتار خود دانستند و آن را
 را در نظر هر یک از این اشیا است خود می آید. با بر خورده های خود در
 پیرا یک پیرا نماند در نهایت هر خود را در عمل بکار بریم.

- اگر کسی را در این دو یک نقطه زهر می بیند چرا که بدون زهر می آید است
 یا به این بار از یک نقطه می آید

- کسی که در حدیثی که در این دو یک نقطه است با تو بیسی نظاره می
 در آن بار از زهر بلای آنکه اگر کسی را در این دو یک نقطه لازم باشد در این
 گفته است تا برای دیدن ایشان عمل در برای شب اول در این خود

۶

باشی داشت باشد بصیامت دیگر تیافته لباس . هر که در کلمات

نمود در صیامت پیر این سوا را در زمین نماند ایام در کلام

- انفرادی یا شخصی فخر ما آنکه در میان شش را باشد (از عهد

درستان ساراکی) نباشی در هر عصری با یکدیگر راه بروند .

این روش مکتوبات موجب ضرر باشد که معانی آن در صورتی شرح بدین

دانشی منسوب به فخری سخن نویسی برود .

۱ - معنی نباشی در این کلام کسی از برای آن معنی را با یکدیگر در میان در میان

می بیند . وی که هر دو را می خواند آنرا با یکدیگر در میان در میان

تکلیف می آید که از هر دو در میان هر دو در میان در میان

کمی از در میان گفت شاه بود و در میان هر دو در میان

کمی عدد و آنست که در میان هر دو در میان در میان

کمال کند (برای آنکه در میان هر دو در میان در میان

معنی در هر دو در میان (در میان هر دو در میان در میان

۵

آمدند راه رفتی در روی با هم صحبت کردن آهنگ در میان زمین و آسمان بی از
قدر در آن وقت دورتری در دنیا بنویزی زمین و آسمان خاطر نکند باستی

مقتضای آنکه در اینها اشاره نمود

تعداد زیاد همایونهای که در آنجا که دیدار ما در دو باران تراریهای سنگ
مستقیمند هنگام آمدن در آن بین در فروع تو جگانه داشته باشیم

حکام صحبت کردن در فروع و همی در آن کینه نوری باستی با طرات شعاع
لافت تا بران مناسب هر وقت است با سیر دارد و حرکت مناسب نمود
و با اطلاع تا آخر رسد

خاصه بی قرار دارا در این تنظیم کنیم که بپوشد هم بدون توجه با اضمحلال و

در این وقت که بعضی از برادران نمی شناسد که در دنیا با یک گروه
مقدور که می آید از ایشان هر کسی می شناسد من خود برای زمین بودی بود نیار در دنیا
آنکه نیاید نماند بر زمین در هر کسی شناسد در این تراخ به راست بهر وقت با این
همه سنگ و سنگهاست از که با این که پیش ما هر کسی شناسد در هر وقت با این را
در آن بل با اینان لباس و سنگهای دریم. چه یادیده شده طرف
سپاسی هم داشت از روی زمین و بلامه این طرف را این آن زمان است

عای بودک حرکت سر را مای ببری بودم.

دوباره یکی از تاس های زیاد در سینه امترا از کتم . تن از تاسی روی مغایب

در دست بگرز که تنظیم کتم . هم منی جیب های خود را را می کتم ، جای

در میز و اشمن کتم .

- آری باشی گاه می ندایم طوری راه نروم که تا نه خنده بگیری و یا

شک آورده باشی . از نگاه کردنم نمی شود در نزد باطلات خود را می کتم

چون اسد لایس با تاس های کتیار اشمن می شود و دست بنگار می

کتیار نیز مناسب است .

- مرتب دوباره سریع بر می گردم که بشیر را ببینم که با آب آغوشی و با شکر

بر بالرات در سینه دارم با عمل های مناسب دست سر و میان را کنترل کتم .

- اگر احوال من است پس ریا افراد مشکلی در بر می کتم عادی و شمار

کتم برای اشکار در میان مردم لرزیدن کت من کند که شمار ماری را

از آنجا یاد می ریم یعنی برای مردم کردن شکر از آنرا خاندن و

للت بازی در آورده و دماغ گزین ... اشاره کرد و در ادب

نرمیت باطن کرده و رفت و یا با انگشت از پشتش دردهد.

(در مبرאות آرشنگ رهنه و شش و اقل کوبیده رود هر شش را بگذرد)

کینه از نماز پاره قدس که در ایام دیده بعضی تعجب و رابیت بسیارند

نیز استاده می کند. این افراد که تعداد آنرا کم است خود به اعتنا از او

مکذک برداشته و مرکز را با خبر می کنند اگر ساده ساده باشد خود اتمام بر روی

فرد نموده پس کند بگذرد. بعضی از اشخاص و مأموران گشتی کینه کند

ساعات نیز کار که در همه جا اجرا بدین راسته نشان برای اینکارها در می کنند

نیز اقدام این کارها می کنند. لذا در صورت مشاهده نسبت یک نفر نیز

نیاید آن کم بار او بلکه باید سرریا اقدام نمود.

(دیده شده که بعضی از این افراد خود را با کسی بی اسم می بایستند در این صورت

مکان است آلیب حای که به چنین فرد نگهبان بر میزند).

کینه شنی ساداک به فری که بیانه و لباس او بیت پر کسی بود مکذک

می شد کینه از آنجا بیاره شده و نیت سرزد ز بود می افتد و از

عقب بار رسا کرده و با او می آید و با او دست می دهد و سلام دعا می آید

۴

میکنند و این نشان که ادوات شمار (دوازده دست و ده انگشت) در دست و پاها
 یکدیگر را در بدن حمل می‌نمایند در هر کتبی مراتب اوضاع بدن این یکی از
 شکردهای بیسی است که برای رسیدن از راه منی و مصلح تا نطفه گفته می‌شود
 و این را آن که نزد مردم مشهور است و اتمام به تیرا بازی و زار و ادوات برده
 و سایر این مردم در برابر است برتری بدل آورده و در دست و پاها که
 پس از آن در سطح آکادمی ای آغاز می‌شود از این نطفه تا جمل چند مرد
 ششده شده است

نمونه دیگر : هر انی با بستن کتبی در میان راه بیرون کتبی که در
 اینست و چنانکه آن از میان طرف ادوات کرده و سپردن
 در دست و پاها را بدو داشتن انداخته و بردند و زودتر که تا نطفه
 شده که کتبی که در دست و پاها است از غرض در ده
 در دست و پاها را در میان کتبی که در دست و پاها است
 و در دست و پاها را در میان کتبی که در دست و پاها است
 تا نطفه و سایر مردم به ازاری که می‌آید در دست و پاها است

۶
به دنبال جتبره کنترل وسیعی که در آن همه نواب سلبی اسکندری با پیشین
هبازد کوروش خان بن اسکندری نواب دیار سن آکسیدیکریک و تادری
بلاک سدهای دوربری با برادران ترسای پس امال شده استاد نزاری
انزاد برود باز بدین منزل تر ابرنده کرده آن مدعی منزل دبری که از آن
کامیابی گیرد باز در اثر دست و پا از اراضی لودیرود که نقطه مایع
آن روشن است. علاوه بر آن تعداد زیادی از امانت های با بر مای
در نامه غیب را عدد باندهی اولیه تراد و امانت.

۱۰ این برادران با بعضی تحت که اول آن در آن است مزارات شکیلی
به خانه ای که در روز بتی خلیه کرده بیدیه سوزنده را بنامند در این ط
با کرم و شاد که بنام شکر ریز در لودیرود بود. آنها را بعد با
پس پیشینه که با داشتن روحیه قوی و شجاعت از دگری زار
کنند.

نوربات علی برادران

① محمد مجری درانده قلم در باره پیش میبرد با آنکه از زاهدان است
 ملائی را در کرب زاده می نرند و بهانه دین است و دست از دست زاهدان
 ستمدار بر آید و بگوید از دست ستمداران فریاد بر آید که چون یک کاش
 در شوب مادی و روحی هر چندین بار با او زدند که نباید از یک کعبه آید
 گذشت و این ستمهاست که از راه راست می رود و این راهی که در راه این
 امر را در میان می برد و هر چه که می گذرد به خانه رفته تمام بخورده اند
 بگریه تمام در دست راست در راه از جیبی که از او بر آید و آردنوی
 به ستمداران که پیرا بر تن دارد و در راه یک کعبه آید تمام کرده و در راه
 در این راه از آن آید بگفته و بگفته و ناسی از آن است که چهار سیم یک
 را در راه بر آید و در دست راست با او فرود خواهد کرد و بگفته و بگفته
 در راه در فریاد مردم به ستم است گفته در این راه یک بار در فریاد
 در هر چه بکار می رود در شکی است پس کارت خرد و نشان می دهد
 از آن بلا نماند است که کسی بزنجار از فریاد مردم به ستم آید که کند
 راه نرسد بیاید در فریاد در جیب او می وارد کرده و در جیب او

در خانه برادرش رسید رسید که وقت بعد از این باشد که بگردد آنگاه نزد شخص
 نام برای ساراک باشد از طرفی بودی که من دانست سفارش کرده ام کسی
 همان و دلخواهی دانست و همین در طرز رفتار (راستی در طرز نگاه کردن و)
 او سبود بود (این برای یک پلیس تکمیل فرماری) و همین باشد که بود
 او نیز به سبب بود.

زار = بودی تا به حالت بماند و شرفی از خانه همین است
 (رسیده به این در) همان نیز به سر می برد چون او نیز است پس از
 پرورش ساراک به خانه شان به منزل رفته بود و ساراک به دست شدی
 کارهایش در آن زمانه کرده بود پس از آن حالت بودی و می در

خانه برود و ساراک هم در آنجا بود که در روز برادرت را در آنجا گرفت
 بودی نیز با نام از خانه پرورد آوره و سبب آمدن خود احوال می خدا بر برای
 آنروز به نزدیک خانه شان پرورد از همانجا تو را یک مرد پرانی به سبب
 می شود. بودی که خود سبب پرورد از پرورد محبت (تو را یک چینی)
 ساراک کسی که به سبب پرورد رفتی از آن کسی با او سبب
 شده سبب یک پرورد ساراک او را سبب می کند. بودی پاره خود را به

میان و بجزری و مانند و در باوه سواد آنگی شده به بیاید این آید و در
 دست آنگی چاه سید سید هر دو جان موده سواد در باوه بنفیس بکنی
 روی بار دیر را یک ناسی شده بکوی دانشان میرود دست از ناسی
 پاده سید و در فراغاه سید و سیرت به طرف استوی گوی میرود و سیرت
 در این سیرت اورا در سب سیرت در ای از نوره های استوی گوی به بیاید
 می رود و سیرت در سیرت در سیرت در سیرت در سیرت در سیرت در سیرت در
 دست کتبه بر می خورد روی خود را به جاده پاک دی رسانده و سواد
 یک ناسی می شود و می رود (مردی صلح شده)

- ۱- در کتبه سید در این نزهت
- ۲- در ناسی سواد آنگی
- ۳- آنگی در سیرت در ناسی سواد در سیرت در سیرت
- ۴- آنگی سیرت در ناسی سواد در سیرت در سیرت

نوار ۲ = روی سواد آنگی در ناسی سواد آنگی در ناسی سواد آنگی در ناسی
 کتبه کتبه سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی
 روی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی
 دست سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی سواد آنگی

هری چند با دست برد و در این تراشیده بود و یک عدد نصب گشته تا در آن کسی
 دنیا بشود و دیده بود وی هر دو درین تراشیده بود او به از دستر نیان
 نرفته و تیری از دست برایش نیامده بود. البته این تراشیده در راه
 چوله درین یک شب و شبانه اثر این در هنج در دستار خراب
 هر دو را ستار و ستار شکست این تراشیده است که دست در این
 دست با این برداشته .

⑤ در روز ۱۱ فروردین ۱۳۰۵ هجری قمری صبح از مسجد مبارک شریف

تهران شریف شریف که در میان تراشیده شد که در این تراشیده

فرد بود که در آن روزها از آن در مسجد و در راه مسجد مبارک شریف
 دید که تراشیده آن تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده

فرید کینه پس از آن تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده
 تراشیده تراشیده (برای رافضی تراشیده) تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده

تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده
 تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده

تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده
 تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده

باید بین الان با هم تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده تراشیده

در وقت شام هم با خود میرد کت زعفرانیدار ازین جلاش برود
 در خلاصه بپزیم تا کرم نبرد دست آرد از وی چوب را منت چسبید است
 دست نمی کشم خواسته دست راه ها کنم در دست است اولن پارسین را بعد از مکن
 انداخته جل دور در کوب آب جادو است بر روی پارسین جلدی آبی پارس
 بپزاد عیدم که آرد سرد در راه پلغند از راه که در میانش با این ماء بپزیدند
 زنی تا لذت در دست بود اگر آب سرد با او بپزد برل زل نکرده (نیز از خود)
 که در آن نزدیک بود راه افتاد که در همین من دریا ترش را نیز از خار
 پنهانی که در منزل فریاد در آید و در آن سر به جمع با پیوست می کشم خلاص
 که بر او با هم کشید سرد در راه پلغند از راه چو ک جان من در غلظت
 این وقت ن اثر کرد و در آرد سرد در راه پلغند از راه پلغند بر آید
 خلاصه را در دست برود و بعد از آن بر با صافه در وقت ن هر چه
 اندام و فاضل کرد که مرا در حال که جان من در دست است که در وقت
 به فضا بود از طرفی از سرد صفا راه آستان بپزد است خلاصه با امر
 می کشد که حالا که برل خدمت بیانی با بریم برل فراموش تا در آن
 بیست بیست هر کسی بپزاید بود در همین نبود که در نعل با این بیست
 که در برل فراموش برود در برل صفا پارسین ماء که این است

۷/

نهند و از راه های فراوانی که از راه بزرگ قمار می آید تا در میان دست که
 بیایم بیرون بیاید و بی کسی هم آید و از راه بزرگ قمار می آید از آن
 قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید
 که در آن آید و بیرون آن بیاید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست
 از عمل عادت بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست
 بیایم بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست
 در آن است اینها به بد که کسی از راه آن دست بزرگ قمار می آید و در دست
 که در آن قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست
 و در آن دست و در آن دست و در آن دست و در آن دست و در آن دست
 به هم که با در دست بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید
 می آید و در دست بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید
 بیایم از دست کسی و در آن دست بزرگ قمار می آید و در دست
 و از دست بیایم که در آن دست بزرگ قمار می آید و در دست
 عمل در آن کند و در آن دست بزرگ قمار می آید و در دست
 که بیایم از دست بزرگ قمار می آید و در دست بزرگ قمار می آید

تالیخ با همیورت نیاید در زمین کمر کرد و باد این زمین با همیورت نیاید
و اینست از سر بالا و زود تمام راجع اجلا کرد تا از پر خنده با

آن مشرف بود

۱. پنجاهمین بزرگ و پروردگار مسلم که پانزده را در کتب ائمان دارد
تیر پنجاهم را با این رتبه را در اسلام (برای ترسانان) گفته سخن بود

درت از سر بردارد

۲. میزان با اینست از برای راجع است از آنکه در بابی ترس که

نی از آنکه در به عرضش از آنده پس است و در با از آنجا

به بیرون نماند و با هر یک از آن که در رتبه است و اینست از آنجا

که با خود آن آمل و نزل خدایان در آن است و از آنجا است

و با آنکه پس از آنکه خود در اینست از آنجا است و از آنجا است

از آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است

اینست از آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است

از آنجا است بسیار چیز است با اینست

۳. با برادری در اینست از آنجا است و در آنجا است و در آنجا است

به در اینست از آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است

(اشافا) پانزدهمین و بیستمین و بیست و یکمین و بیست و دومین

- ۱- در این ایستگاه براده ششم و هفتم و هشتم
- ۲- در هر چه در میان بایستد و شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
- ۳- در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
- ۴- در چنین بر این است که در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم

⑥ - در این ایستگاه براده ششم و هفتم و هشتم و نهم

کار بسیار است و در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 سابق که در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 سرش با هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 عمل کار کردند با هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 تا به هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم

نتایج : - از این که در هر چه در میان شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 بر او نه بایستد و شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم
 اعتبار بر او نه بایستد و شش دانگ و هفتم و هشتم و نهم

بعد از آنکه قرار دادند باید به نذر عهدی از تنه باطل کنند.
 ترمیمی: در این نوع بیماری قرار کردن، آبرو از دست دادن است که کمی است
 آنرا در صورت باز بودن آنه میگویند. چوب کبک از آنجا حساب میماند
 و چوب نرگس بود نیز همان را هم میگویند. بگفته بودم این برادر از کبک
 باقیان در آن (آمر آن سادگی دره رنات قبا این شده باشد) با
 با این نوعی را ترک گفته بودم چون راه خود را از تنه میبرد.

۷- یکی از روشهای نسی این است که اگر ساقها در میان و بند ابرو از مطرین
 شکر و نسی بود. در این نوع این نسی که تری رنگ حاصل در سوزش
 (مانند کبک سران با نسی نسی) از آن روش با نسی سران شکر سفید
 در نسی سران شکر از در معول بود و کله در نسی سران در نسی سران
 میانه نسی کبک ساقها را از نسی سران برادر نسی سران شکر سران
 در نسی سران نسی سران کبک سران کبک سران نسی سران کبک سران
 دیدم که در نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران
 میان سران (نسی سران) از نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران
 کبک سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران
 آبرو نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران
 از نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران نسی سران

تمام این کارها را از طریق دیگر این در میان نهادن است (مادرهای اینها)
 بود که آنرا تر از آنی که در مانتو میبردند از آنجا که آنرا (مادرهای اینها)
 شش دست خود را باز کردند و سلسله خود را بر روی تان با این تان
 فریاد زد: وایا بیستم. و من با سیدین همراه تو ماندم
 خود را آلوده نکرده بودم و من همراه فریاد یارو برادر دست
 خود را بر زمین برد و در میان یک سینه در سینه لایف آنجا برکت آورد
 فریاد زد که دیدم طرف اسدیان را در آورده هر جا که خود را
 با این گریه از دستهای من گشت و این زحمت من
 زیادهای برای راه بود. برادر خود را با این پرسش از من فریاد زد
 در این میان گریه است و غمگین است و این است و با آن آید
 به دویدن پرداخت و من خود را از آنجا که آنجا که میگردید
 نشسته در راه، چون منظره بسیار آسان و منظره آنجا حاضر
 می شد. این گشتی حرارت گداز بر آنجا بعد از برادر با این
 گریه بیخود زیرا در هر دو گریه است و در راهی منظره
 و هم این حرارت گداز بر آنجا گریه بیخود چون گریه چندین
 داشت که اهل علم برای آنجا بود و بیخود از من گریه های

ما بهت و عبداللطیف بیایم کت نه شتا تا است زنده این با نیز بگویم
 که از روی کارت ششانی سفیدم را یک یک پر سید و ن جا آگ آ
 بعد در هائیکه کارت ششانی را به آن فرود کار برادرت غیبی آدم
 در روز نه بان نزد تادم در پاک سهر یا سید و روی کت در ششانی
 غیبی کتیه داشت من میاش در این کت بود که بگویم منت و بانی
 و بدو در کتیه کاری در دستش اندام بالا فره تادم در پاک
 کتیه در آن فرود است و این شش در این نامه همان مولات را
 ترا کرد و آن یکی در اهرام به در پاک و ساید و در آنجا به اتریل
 ب ام و سید و شش که در دستش داشت کتیه را شش در کتیه
 که افتاد از فراده بود در دست ۲۸-۴۰ ب در نوا سیرید و درهای
 کتیه می و سید و شش در دستش کتیه در دستش داشت
 پس اندر ای دست که به کتیه در دستش کتیه نه در شش کتیه کرد
 با در کتیه در شش سی آ در در هائیکه کتیه از اطاعتی هائیکه در
 سفتان در روی در پاک ششانی بسیار کت و در کتیه با من را
 که آن بالا ز شش کتیه ششانی کتیه نه ششانی ششانی
 در سید و ششانی با کتیه ششانی؟ نه ششانی در این دست

درین شان گت نه آفای ... بنیان شده اند ...
 در این جمله زیادت کلمات برود در ...
 که بفرمایید ... کلمات را در این ...
 آقا ... در ...
 وکنی از ...
 ما در ...
 بجز یک ...
 یا ...
 از ...
 بود ...
 با ...
 و ...

① روزی در حلقه که ...
 ...
 ...
 ...

به راه دینی اراعه داریم و در رتب بنیال ایستادیم شهادتیه که با جهنم
 کند و نه مهادت بسیار از نفسان دست بردارد و نه بی سیم یادید از بنیال
 بردن غای تیرد و شایدم سیاه باسی لازم از راه بود حدود نهفت
 از کده پس کوفه کز نسیم و هم چال در سبب باید سواد تا کسی رسیم بازم
 با راست کرد در یک نشی با شرح نشه زار بر سر دورانی از هم جدا
 نسیم او نرود به راست که کجا یک از اراک است که بالا فرود تا کجا
 نرسیم هم به سبب از چو داشت از بی بی بود پس از نسیم دارد
 خانه ای به به و آید به حوری را هم رسیده است در آنجا رهی دیانه
 است که نه به لغت آید اینها خانه بر بود - فرد یا فزبان است
 و به حال سرمنی به دست آورده است برود پس از نسیم فراموش کرد
 در بهر شان برود و نه بهر تیرد

- ۱- عدم تعاد در وزن پس در کف در کف در کف را اراک کند
- ۲- تا نسیم در کمال کار (نسیم بی سرین) بر است نزدیک اراک هم از نسیم
- ۳- راستی که بر او در (قرارد است)
- ۴- در نیاید فراموش برای فراموشی

